

**Comparative Studies  
in Jurisprudence,  
Law, and Politics**

## **From Liquidity Creation to Delinquency: A Cognitive Social Pathology Analysis of Iran's Monetary and Banking Policies**

1. Hossein Gholamidoun\*: Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. Email: hossein.gholami@atu.ac.ir (Corresponding Author)
2. Mohammad Jahanbakhshi: PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran
3. Amin Jafari: Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran

### **ABSTRACT**

The present article examines the relationship between monetary policies—particularly the process of liquidity creation—and their socio-behavioral consequences in the form of increased various types of delinquency in Iranian society. The primary objective of the study is to explain the socio-economic mechanisms through which disproportionate liquidity growth and inefficiencies in the banking system can intensify livelihood pressures, reduce social capital, and ultimately increase the propensity toward delinquent behaviors. The research adopts a descriptive–analytical method based on document review and theoretical analysis. Within this framework, the trends of liquidity creation in Iran's economy and their inflationary consequences are first examined; subsequently, drawing on approaches from economic sociology and theories of social pathology, the relationship between economic variables and indicators of delinquency is explicated. The findings indicate that an increase in liquidity without productive backing, through generating chronic inflation, reducing purchasing power, and exacerbating economic inequalities, creates conditions that weaken informal social controls and heighten structural pressure on vulnerable groups. These conditions, indirectly, increase the likelihood of both minor and major forms of delinquency. Furthermore, the inefficiency of monetary policies and weak banking supervision intensify this process and contribute to the reproduction of the cycle of social harm. Ultimately, the article concludes that reforming monetary policies, controlling unproductive liquidity creation, and strengthening transparency within the banking system are not only economic imperatives but also critical strategies for preventing social harm and enhancing social security.

**Keywords:** *Liquidity Creation, Chronic Inflation, Delinquency, Cognitive Social Pathology, Monetary Policy, Iran*

How to cite: Gholamidoun, H., Jahanbakhshi, M., & Jafari, A. (2026). From Liquidity Creation to Delinquency: A Cognitive Social Pathology Analysis of Iran's Monetary and Banking Policies. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(4), 1-16.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 14 December 2025

Revise Date: 16 April 2026

Accept Date: 24 April 2026

Initial Publish Date: 24 April 2026

Final Publish Date: 22 December 2026



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

## از خلق نقدینگی تا بزهکاری، تحلیل آسیب اجتماعی شناختی سیاست‌های پولی و بانکی ایران

۱. حسین غلامی دون\*: استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. پست الکترونیک: hossein.gholami@atu.ac.ir (نویسنده مسئول)
۲. محمد جهانبخشی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
۳. امین جعفری: دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

### چکیده

مقاله حاضر به بررسی رابطه میان سیاست‌های پولی، به‌ویژه فرآیند خلق نقدینگی، و پیامدهای اجتماعی-رفتاری آن در قالب افزایش انواع بزهکاری در جامعه ایران می‌پردازد. هدف اصلی پژوهش، تبیین سازوکارهای اقتصادی-اجتماعی است که از طریق آن‌ها رشد نامتوازن نقدینگی و ناکارآمدی نظام بانکی می‌تواند به تشدید فشارهای معیشتی، کاهش سرمایه اجتماعی و در نهایت افزایش گرایش به رفتارهای بزهکارانه منجر شود. روش پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مرور اسناد و تحلیل نظری است. در این چارچوب، ابتدا روندهای خلق نقدینگی در اقتصاد ایران و پیامدهای تورمی آن بررسی شده، سپس با بهره‌گیری از رویکردهای جامعه‌شناسی اقتصادی و نظریه‌های آسیب اجتماعی، ارتباط میان متغیرهای اقتصادی و شاخص‌های بزهکاری تبیین گردیده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که افزایش نقدینگی بدون پشتوانه تولیدی، از طریق ایجاد تورم مزمن، کاهش قدرت خرید و تشدید نابرابری‌های اقتصادی، زمینه‌ساز تضعیف کنترل‌های اجتماعی غیررسمی و افزایش فشار ساختاری بر گروه‌های آسیب‌پذیر می‌شود. این شرایط، به‌صورت غیرمستقیم، احتمال بروز بزهکاری‌های خرد و کلان را افزایش می‌دهد. همچنین ناکارآمدی سیاست‌های پولی و ضعف نظارت بانکی، این روند را تشدید کرده و به بازتولید چرخه آسیب اجتماعی دامن می‌زند. در نهایت مقاله نتیجه می‌گیرد که اصلاح سیاست‌های پولی، مهار خلق نقدینگی غیرمولد و تقویت شفافیت نظام بانکی، نه تنها یک ضرورت اقتصادی بلکه یک راهبرد مهم در پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و ارتقای امنیت اجتماعی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: خلق نقدینگی، تورم مزمن، بزهکاری، آسیب اجتماعی شناختی، سیاست پولی، ایران

نحوه استناددهی: غلامی دون، حسین، جهانبخشی، محمد، و جعفری، امین. (۱۴۰۵). از خلق نقدینگی تا بزهکاری، تحلیل آسیب اجتماعی شناختی سیاست‌های پولی و بانکی ایران. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۴)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

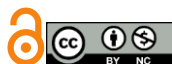
تاریخ ارسال: ۲۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵



در دهه‌های اخیر، تورم مزمن به یکی از ویژگی‌های ساختاری اقتصاد ایران تبدیل شده است؛ پدیده‌ای که دیگر نمی‌توان آن را صرفاً در چارچوب نوسانات کوتاه‌مدت یا عدم تعادل‌های مقطعی تحلیل کرد، بلکه باید آن را به‌مثابه یک فرآیند پایدار و نهادینه‌شده در ساختار اقتصاد سیاسی کشور در نظر گرفت. در ادبیات کلاسیک اقتصاد کلان، تورم عمدتاً نتیجه رشد نقدینگی، کسری بودجه و شوک‌های عرضه تلقی می‌شود؛ با این حال، تحولات نظری و تجربی سال‌های اخیر نشان داده است که این رویکرد تقلیل‌گرایانه، قادر به توضیح کامل ابعاد پیچیده تورم، به‌ویژه در اقتصادهای در حال توسعه، نیست. مطالعات جدید در حوزه اقتصاد سیاسی و اقتصاد کلان رفتاری نشان می‌دهد که تورم، علاوه بر ریشه‌های پولی، در بستر نهادها، انتظارات و سازوکارهای تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد و پیامدهای آن نیز به‌صورت چندلایه در سطوح اقتصادی، اجتماعی و حتی شناختی بروز می‌کند (Coibion et al., 2022; Galbraith, 2023; Stockhammer, 2022).

در این میان، اقتصاد ایران، به‌عنوان نمونه‌ای برجسته از تورم مزمن، واجد ویژگی‌هایی است که آن را به یک مورد مطالعاتی مهم در ادبیات بین‌المللی تبدیل کرده است. تداوم رشد نقدینگی در کنار وابستگی ساختاری سیاست پولی به سیاست مالی و کسری‌های مزمن بودجه‌ای، موجب شکل‌گیری چرخه‌ای از «سلطه مالی» شده است که در آن، ابزارهای سیاست پولی عملاً در خدمت تأمین مالی دولت قرار می‌گیرند (International Monetary Fund, 2023; World Bank, 2024). در چنین شرایطی، تورم نه تنها مهار نمی‌شود، بلکه به‌صورت مزمن بازتولید شده و به یکی از عناصر پایدار محیط اقتصادی تبدیل می‌شود. پیامد این وضعیت، شکل‌گیری نوعی «تعادل تورمی» است که در آن، انتظارات تورمی تثبیت شده و رفتارهای اقتصادی بر اساس پیش‌بینی تداوم تورم تنظیم می‌شوند (Brunnermeier et al., 2023). با این حال، اهمیت تورم در اقتصاد ایران صرفاً به آثار کلان اقتصادی آن محدود نمی‌شود. شواهد تجربی جدید نشان می‌دهد که تورم مزمن دارای پیامدهای اجتماعی عمیق و گسترده‌ای است که به‌صورت نامتقارن میان گروه‌های مختلف اجتماعی توزیع می‌شود. به‌عبارت دیگر، تورم نه تنها سطح عمومی قیمت‌ها را افزایش می‌دهد، بلکه به‌عنوان یک سازوکار بازتوزیعی عمل کرده و شکاف‌های اجتماعی را تعمیق می‌بخشد. کاهش قدرت خرید اقشار با درآمد ثابت، انتقال ثروت به دارندگان دارایی و افزایش نااطمینانی اقتصادی، از جمله سازوکارهایی است که از طریق آن‌ها تورم به افزایش نابرابری منجر می‌شود (Coibion et al., 2022; Kian Poor et al., 2024).

در همین راستا، مطالعات انجام‌شده در ایران نشان می‌دهد که تجربه زیسته تورم، فراتر از کاهش قدرت خرید، به تغییر در الگوهای زندگی، روابط اجتماعی و حتی نگرش‌های افراد نسبت به آینده منجر شده است. پژوهش Baharlouei و همکاران نشان می‌دهد که تورم مزمن با افزایش اضطراب اقتصادی، کاهش امید اجتماعی و تغییر در الگوهای مصرف و پس‌انداز همراه است (Baharlouei et al., 2024). این یافته‌ها بیانگر آن است که تورم به‌تدریج به بخشی از «تجربه روزمره» افراد تبدیل شده و بر سطوح عمیق‌تری از زندگی اجتماعی اثر می‌گذارد. از منظر جامعه‌شناختی، این وضعیت را می‌توان در چارچوب فرسایش سرمایه اجتماعی و تضعیف اعتماد عمومی تحلیل کرد. زمانی که تورم به‌صورت مستمر ادامه می‌یابد و سیاست‌های اقتصادی قادر به مهار آن نیستند، اعتماد افراد به کارآمدی نهادهای اقتصادی و سیاسی کاهش می‌یابد. این امر، به نوبه خود، می‌تواند به کاهش مشارکت اجتماعی، افزایش رفتارهای فردگرایانه و تضعیف انسجام اجتماعی منجر شود (Rothstein, 2022; World Bank, 2023). در چنین شرایطی، تورم از یک مسئله اقتصادی به یک مسئله اجتماعی و حتی نهادی تبدیل می‌شود.

یکی دیگر از ابعاد مهم و کمتر مورد توجه تورم، پیوند آن با بروز رفتارهای انحرافی و بزهکاری است. ادبیات جدید جرم‌شناسی اقتصادی نشان می‌دهد که شرایط اقتصادی ناپایدار، به‌ویژه تورم و بیکاری، می‌تواند به افزایش جرائم منجر شود. بر اساس نظریه انتخاب عقلانی، زمانی که بازده فعالیت‌های قانونی کاهش یافته و هزینه‌های زندگی افزایش می‌یابد، افراد ممکن است به فعالیت‌های غیررسمی یا حتی غیرقانونی روی آورند (Andresen, 2022; Becker, 2023; Rosenfeld, 2023). در این چارچوب، تورم از طریق کاهش فرصت‌های مشروع و افزایش فشار اقتصادی، می‌تواند به‌صورت غیرمستقیم زمینه‌ساز افزایش بزهکاری شود.

با وجود این، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود، همچنان به تحلیل رابطه تورم و بزهکاری در سطح متغیرهای اقتصادی و اجتماعی بسنده کرده و کمتر به ریشه‌های عمیق‌تر این پدیده در سطح حکمرانی و تصمیم‌گیری توجه داشته است. به‌عبارت دیگر، آنچه در بسیاری از مطالعات مغفول مانده، نقش «شناخت سیاست‌گذار» در شکل‌گیری و تداوم این چرخه است. در حالی که پژوهش‌های اخیر در حوزه اقتصاد رفتاری و سیاست‌گذاری عمومی نشان داده‌اند که تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، به‌شدت تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی، چارچوب‌های ذهنی و محدودیت‌های ادراکی قرار دارد (Alesina et al., 2022; World Bank, 2023).

در این راستا، می‌توان استدلال کرد که بخشی از تداوم تورم مزمن در اقتصاد ایران، نه‌تنها ناشی از محدودیت‌های ساختاری، بلکه نتیجه نوعی «خطای شناختی» در سطح سیاست‌گذاری است. کوتاه‌مدت‌گرایی در تصمیمات اقتصادی، عادی‌سازی کسری‌های بودجه‌ای، تقلیل تورم به پدیده‌ای مقطعی و نادیده‌گرفتن پیامدهای بلندمدت سیاست‌ها، از جمله الگوهای شناختی هستند که می‌توانند به بازتولید تورم منجر شوند. این خطاهای شناختی، در تعامل با ضعف‌های نهادی، به اتخاذ سیاست‌هایی می‌انجامد که نه‌تنها مسئله تورم را حل نمی‌کنند، بلکه آن را تشدید می‌کنند.

در همین چارچوب، یکی از ابعاد مغفول در ادبیات موجود، مفهوم «عادی‌سازی تورم» است. زمانی که تورم به‌صورت مزمن ادامه می‌یابد، به تدریج به یک وضعیت عادی در ذهن سیاست‌گذاران و جامعه تبدیل می‌شود. این عادی‌سازی، موجب کاهش حساسیت نسبت به پیامدهای تورم و تضعیف انگیزه برای انجام اصلاحات ساختاری می‌شود. در نتیجه، چرخه‌ای از بازتولید تورم شکل می‌گیرد که در آن، آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی به‌صورت هم‌زمان و متقابل تقویت می‌شوند (Brunnermeier et al., 2023).

از سوی دیگر، یکی از خلأهای مهم در ادبیات پژوهش، فقدان یک چارچوب نظری منسجم برای تبیین پیوند میان سیاست‌های پولی، تورم و آسیب‌های اجتماعی است. اگرچه مطالعات متعددی به بررسی هر یک از این ابعاد پرداخته‌اند، اما کمتر پژوهشی تلاش کرده است تا این عناصر را در قالب یک مدل یکپارچه و میان‌رشته‌ای تحلیل کند. به‌ویژه، نقش واسط متغیرهای شناختی در این میان، به‌ندرت مورد توجه قرار گرفته است.

در پاسخ به این خلأ، پژوهش حاضر با طرح مفهوم «آسیب اجتماعی شناختی»، تلاش می‌کند تا چارچوبی نظری برای تحلیل این پیوند ارائه دهد. در این چارچوب، تورم نه صرفاً به‌عنوان نتیجه متغیرهای پولی، بلکه به‌عنوان پیامد تعامل میان شناخت سیاست‌گذار، ساختارهای نهادی و فرآیندهای تصمیم‌گیری در نظر گرفته می‌شود. به‌عبارت دیگر، این پژوهش بر آن است که نشان دهد چگونه الگوهای ادراکی و چارچوب‌های تحلیلی در سطح حکمرانی، می‌توانند به‌صورت غیرمستقیم در تولید و بازتولید آسیب‌های اجتماعی نقش ایفا کنند.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر را می‌توان در این پرسش خلاصه کرد که چگونه سیاست‌های پولی و بانکی، در بستر ساختارهای شناختی و نهادی، به تولید زنجیره‌ای از پیامدها منجر می‌شوند که نهایتاً در قالب آسیب‌های اجتماعی و بزهکاری بروز می‌یابد. پاسخ به این

پرسش، مستلزم عبور از مرزهای سنتی میان اقتصاد و جامعه‌شناسی و اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای است که در آن، ابعاد شناختی، نهادی و اجتماعی به‌صورت هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد. در نهایت، نوآوری اصلی این پژوهش در دو سطح قابل تبیین است: نخست، در سطح نظری، با ارائه مفهوم «آسیب اجتماعی شناختی» به‌عنوان چارچوبی جدید برای تحلیل پیامدهای سیاست‌گذاری اقتصادی؛ و دوم، در سطح تحلیلی، با بازسازی زنجیره‌ای از روابط علی که از خلق نقدینگی آغاز شده و به بروز بزهکاری ختم می‌شود. این رویکرد، می‌تواند افق‌های جدیدی را برای پژوهش‌های آتی در حوزه اقتصاد سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی و آسیب‌شناسی اجتماعی بگشاید.

## مبانی نظری

### تورم و پیامدهای اجتماعی در ادبیات جدید

در ادبیات جدید اقتصاد سیاسی، تورم به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی در نظر گرفته می‌شود که نه‌تنها شاخص‌های اقتصادی، بلکه ساختارهای اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. مطالعات نشان می‌دهد که تورم بالا به کاهش دستمزد واقعی، افزایش نابرابری درآمدی و تضعیف انسجام اجتماعی منجر می‌شود (Coibion et al., 2022; International Monetary Fund, 2023).

در همین راستا، Kian Poor et al. نشان داده‌اند که شاخص بدبختی در ایران رابطه مستقیمی با افزایش نابرابری دارد (Kian Poor et al., 2024). همچنین، Baharluoei et al. در یک مطالعه کیفی نشان می‌دهند که تورم مزمن به تغییر سبک زندگی، افزایش اضطراب اقتصادی و کاهش احساس امنیت منجر شده است (Baharluoei et al., 2024).

در ادبیات داخلی نیز پژوهشگران به ابعاد اجتماعی تورم پرداخته‌اند. برای مثال، احمدی و رضایی نشان داده‌اند که تورم مزمن به تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی در ایران منجر شده است (Ahmadi & Rezaei, 2023). همچنین، موسوی به نقش تورم در افزایش احساس محرومیت نسبی اشاره می‌کند (Mousavi, 2022).

### پیوند اقتصاد و بزهکاری

یکی از مهم‌ترین چارچوب‌های نظری در تحلیل رابطه اقتصاد و جرم، نظریه انتخاب عقلانی است که توسط Becker توسعه یافته است. بر اساس این نظریه، افراد زمانی به رفتار مجرمانه روی می‌آورند که هزینه‌های فرصت فعالیت‌های قانونی افزایش یابد (Becker, 2023). مطالعات اخیر نشان می‌دهد که بی‌ثباتی اقتصادی، تورم و بیکاری از مهم‌ترین عوامل افزایش جرائم اقتصادی و اجتماعی هستند (Andresen, 2022; Rosenfeld, 2023). تورم از طریق کاهش قدرت خرید و افزایش فشار اقتصادی، افراد را به سمت فعالیت‌های غیررسمی و گاه غیرقانونی سوق می‌دهد.

در ایران نیز پژوهش‌هایی مانند حسینی و همکاران نشان داده‌اند که افزایش نرخ تورم با رشد برخی جرائم خرد و اقتصادی همبستگی معناداری دارد (Hosseini et al., 2023).

### چارچوب نظری آسیب اجتماعی شناختی

در ادامه این مباحث، این پژوهش مفهوم «آسیب اجتماعی شناختی» را به‌عنوان توسعه‌ای در نظریه آسیب اجتماعی پیشنهاد می‌کند. این مفهوم به آسیب‌هایی اشاره دارد که ریشه در خطاهای ادراکی و چارچوب‌های تحلیلی سیاست‌گذاران دارد و از طریق سیاست‌گذاری عمومی بازتولید می‌شود. این چارچوب بر سه مؤلفه استوار است: خطای ادراکی، تحریف نهادی و عادی‌سازی آسیب.

مطالعات جدید در حوزه اقتصاد رفتاری و حکمرانی نشان می‌دهد که سوگیری‌های شناختی در سطح سیاست‌گذاری می‌تواند به اتخاذ تصمیمات ناکارآمد منجر شود (Alesina et al., 2022; World Bank, 2023).

### چارچوب نظری

مبانی نظری این پژوهش بر پیوند میان سه حوزه اصلی—اقتصاد سیاسی تورم، جامعه‌شناسی آسیب‌های اجتماعی و رویکردهای شناختی در سیاست‌گذاری عمومی—استوار است. در این چارچوب، تلاش می‌شود تا تورم از سطح یک متغیر کلان اقتصادی به سطح یک پدیده اجتماعی—نهادی ارتقا یابد و سپس با افزودن بعد شناختی، سازوکارهای عمیق‌تری برای تبیین پیامدهای آن ارائه شود.

در ادبیات جدید اقتصاد سیاسی، تورم دیگر صرفاً به‌عنوان نتیجه عدم تعادل‌های پولی یا مالی تحلیل نمی‌شود، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی در نظر گرفته می‌شود که در تعامل با ساختارهای نهادی، انتظارات اجتماعی و روابط قدرت شکل می‌گیرد. مطالعات تجربی اخیر نشان می‌دهد که تورم بالا و مزمن، به‌ویژه در اقتصادهای در حال توسعه، آثار بازتوزیعی قابل توجهی دارد و به‌صورت نامتقارن بر گروه‌های مختلف اجتماعی اثر می‌گذارد. به‌طور خاص، تورم از طریق کاهش دستمزد واقعی، افزایش هزینه‌های زندگی و فرسایش قدرت خرید، بیشترین فشار را بر اقشار با درآمد ثابت وارد می‌کند، در حالی که دارندگان دارایی‌های واقعی و مالی از آن منتفع می‌شوند (Coibion et al., 2022; International Monetary Fund, 2023; Organisation for Economic Co-operation and Development, 2023).

این سازوکار، به تعمیق نابرابری درآمدی و شکاف طبقاتی منجر می‌شود و به‌تدریج ساختار فرصت‌های اجتماعی را دگرگون می‌سازد. در همین راستا، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که تورم نه‌تنها پیامدهای اقتصادی، بلکه آثار اجتماعی گسترده‌ای نیز به همراه دارد. برای مثال، Kian Poor et al. با استفاده از روش‌های داده‌کاوی و یادگیری ماشین نشان داده‌اند که شاخص بدبختی—متمشکل از تورم و بیکاری—رابطه‌ای معنادار با افزایش نابرابری درآمدی در ایران دارد (Kian Poor et al., 2024). این یافته‌ها تأکید می‌کند که تورم به‌عنوان یک متغیر کلان، از طریق سازوکارهای توزیعی، به بازتولید نابرابری ساختاری کمک می‌کند. از سوی دیگر، مطالعه کیفی Baharluoei et al. نشان می‌دهد که تجربه زیسته تورم در میان خانوارهای ایرانی با افزایش اضطراب اقتصادی، کاهش احساس امنیت و تغییر در الگوهای مصرف و پس‌انداز همراه است (Baharluoei et al., 2024). این نتایج بیانگر آن است که تورم به سطح زندگی روزمره و ادراکات ذهنی افراد نفوذ کرده و به بخشی از تجربه اجتماعی آنان تبدیل شده است.

ادبیات بین‌المللی نیز بر این نکته تأکید دارد که تورم می‌تواند به تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی منجر شود. زمانی که افراد با افزایش مستمر قیمت‌ها و بی‌ثباتی اقتصادی مواجه می‌شوند، اعتماد آنان به نهادهای اقتصادی و سیاسی کاهش می‌یابد و این امر می‌تواند به کاهش مشارکت اجتماعی و افزایش رفتارهای فرصت‌طلبانه منجر شود (Rothstein, 2022; World Bank, 2023). در چنین شرایطی، تورم به‌عنوان یک عامل بی‌ثبات‌کننده، نه‌تنها اقتصاد، بلکه انسجام اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در ادبیات داخلی نیز پژوهشگران به‌طور فزاینده‌ای به ابعاد اجتماعی تورم توجه کرده‌اند. احمدی و رضایی نشان داده‌اند که تورم مزمن در ایران با کاهش سطح اعتماد اجتماعی و تضعیف سرمایه اجتماعی همراه است (Ahmadi & Rezaei, 2023). همچنین، موسوی با تأکید بر نظریه محرومیت نسبی، استدلال می‌کند که تورم از طریق افزایش فاصله میان انتظارات و واقعیت‌های اقتصادی، به شکل‌گیری احساس نارضایتی و بی‌عدالتی منجر می‌شود (Mousavi, 2022). این احساس، می‌تواند زمینه‌ساز بروز رفتارهای اعتراضی یا انحرافی در سطح جامعه باشد.

در ادامه این مباحث، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مرتبط، بررسی پیوند میان شرایط اقتصادی و بزهکاری است. در ادبیات جرم‌شناسی، نظریه انتخاب عقلانی به‌عنوان یکی از چارچوب‌های اصلی برای تبیین رفتار مجرمانه مطرح است. بر اساس این نظریه، افراد در تصمیم‌گیری برای ارتکاب جرم، هزینه‌ها و منافع را مقایسه می‌کنند و در صورتی که منافع مورد انتظار از فعالیت‌های غیرقانونی بیشتر از فعالیت‌های قانونی باشد، احتمال بروز رفتار مجرمانه افزایش می‌یابد (Becker, 2023). در این چارچوب، شرایط اقتصادی نامطلوب، از جمله تورم و بیکاری، می‌تواند با کاهش فرصت‌های مشروع و افزایش فشار اقتصادی، افراد را به سمت فعالیت‌های غیررسمی یا غیرقانونی سوق دهد.

مطالعات تجربی اخیر نیز این رابطه را تأیید کرده‌اند. Andresen نشان می‌دهد که بی‌ثباتی اقتصادی و نوسانات شدید قیمت‌ها با افزایش نرخ جرائم خرد و اقتصادی همبستگی دارد (Andresen, 2022). Rosenfeld نیز در تحلیل خود از اقتصادهای در حال توسعه، به این نتیجه می‌رسد که تورم بالا، از طریق افزایش نااطمینانی و کاهش پیش‌بینی‌پذیری اقتصادی، زمینه‌ساز افزایش رفتارهای پرخطر و انحرافی می‌شود (Rosenfeld, 2023). این یافته‌ها نشان می‌دهد که تورم می‌تواند به‌صورت غیرمستقیم و از طریق تغییر در ساختار انگیزشی افراد، بر بروز بزهکاری اثرگذار باشد.

در ایران نیز پژوهش‌های داخلی این رابطه را تأیید کرده‌اند. حسینی و همکاران نشان داده‌اند که افزایش نرخ تورم با رشد برخی جرائم اقتصادی و خرد همبستگی معناداری دارد (Hosseini et al., 2023). این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فشارهای اقتصادی ناشی از تورم، به‌ویژه در میان اقشار آسیب‌پذیر، می‌تواند به افزایش رفتارهای انحرافی منجر شود.

با وجود این، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود، همچنان در سطح تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی باقی مانده و کمتر به ریشه‌های عمیق‌تر این پدیده در سطح تصمیم‌گیری و حکمرانی پرداخته است. در اینجا، رویکردهای جدید در اقتصاد رفتاری و سیاست‌گذاری عمومی، افق‌های جدیدی را برای تحلیل این مسئله فراهم می‌کنند. این رویکردها بر این نکته تأکید دارند که تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، نه تنها بر اساس محاسبات عقلانی، بلکه تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی، چارچوب‌های ذهنی و محدودیت‌های ادراکی شکل می‌گیرند (Alesina et al., 2022; Thaler, 2023; World Bank, 2023).

در این چارچوب، می‌توان استدلال کرد که بخشی از تداوم تورم مزمن، ناشی از خطاهای شناختی در سطح سیاست‌گذاری است. این خطاها می‌تواند شامل کوتاه‌مدت‌گرایی در تصمیم‌گیری، نادیده‌گرفتن پیامدهای بلندمدت سیاست‌ها، ساده‌سازی بیش از حد مسائل پیچیده و وابستگی به چارچوب‌های تحلیلی ناکارآمد باشد. این الگوهای شناختی، در تعامل با ضعف‌های نهادی، به اتخاذ سیاست‌هایی منجر می‌شوند که نه تنها مسئله تورم را حل نمی‌کنند، بلکه به بازتولید آن کمک می‌کنند.

بر این اساس، پژوهش حاضر مفهوم «آسیب اجتماعی شناختی» را به‌عنوان توسعه‌ای در نظریه آسیب اجتماعی پیشنهاد می‌کند. این مفهوم به آسیب‌هایی اشاره دارد که ریشه در الگوهای ادراکی و چارچوب‌های تحلیلی سیاست‌گذاران دارد و از طریق سیاست‌گذاری عمومی به جامعه منتقل می‌شود. در این چارچوب، سه مؤلفه اصلی قابل شناسایی است: نخست، خطای ادراکی سیاست‌گذار که شامل سوگیری‌ها و محدودیت‌های شناختی در تحلیل مسائل اقتصادی است؛ دوم، تحریف نهادی که به ضعف ساختارهای حکمرانی و محدودیت‌های نهادی در اجرای سیاست‌ها اشاره دارد؛ و سوم، عادی‌سازی آسیب که به فرآیندی اشاره دارد که در آن، پدیده‌هایی مانند تورم مزمن به تدریج به وضعیت عادی تبدیل می‌شوند و حساسیت نسبت به آن‌ها کاهش می‌یابد.

مطالعات جدید در حوزه حکمرانی اقتصادی نشان می‌دهد که این سه مؤلفه می‌توانند به صورت هم‌افزا عمل کرده و به شکل‌گیری چرخه‌ای از بازتولید آسیب منجر شوند. به عبارت دیگر، خطاهای شناختی می‌توانند به اتخاذ سیاست‌های نادرست منجر شوند، این سیاست‌ها در بستر نهادهای ضعیف تشدید می‌شوند و در نهایت، پیامدهای آن‌ها به صورت آسیب‌های اجتماعی نهادینه می‌شود (International Monetary Fund, 2024; World Bank, 2023).

در مجموع، مبانی نظری این پژوهش نشان می‌دهد که برای درک کامل پدیده تورم و پیامدهای آن، باید از رویکردهای تک‌بعدی عبور کرده و به سمت تحلیل‌های میان‌رشته‌ای حرکت کرد. در این چارچوب، ترکیب اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی آسیب‌های اجتماعی و رویکردهای شناختی، امکان ارائه تبیینی جامع‌تر از رابطه میان سیاست‌های پولی، تورم و بزهکاری را فراهم می‌کند. مفهوم «آسیب اجتماعی شناختی» نیز به‌عنوان حلقه مفقوده این ادبیات، می‌تواند چارچوبی نوین برای تحلیل این پیوند ارائه دهد و زمینه را برای پژوهش‌های تجربی آتی فراهم سازد.

### روش تحقیق

روش‌شناسی پژوهش حاضر با توجه به ماهیت مسئله، در زمره پژوهش‌های بنیادی-توسعه‌ای قرار می‌گیرد؛ زیرا هدف اصلی آن، نه صرفاً توصیف یا تبیین یک پدیده موجود، بلکه توسعه یک چارچوب مفهومی نوین تحت عنوان «آسیب اجتماعی شناختی» و بازسازی روابط علی میان سیاست‌های پولی، خلق نقدینگی و بروز بزهکاری در بستر اقتصاد ایران است. این جهت‌گیری، پژوهش را در امتداد مطالعات نظری میان‌رشته‌ای قرار می‌دهد که در آن‌ها، تولید دانش جدید از طریق ترکیب و بازتفسیر مفاهیم موجود صورت می‌گیرد.

از حیث رویکرد، این پژوهش در چارچوب رویکرد کیفی با جهت‌گیری تبیینی انجام شده است. در این نوع مطالعات، تمرکز اصلی بر فهم عمیق سازوکارها، روابط و فرایندهای پنهان در پس پدیده‌های اجتماعی است، نه صرفاً اندازه‌گیری کمی متغیرها. انتخاب این رویکرد به این دلیل است که موضوع پژوهش—یعنی پیوند میان سیاست‌گذاری پولی، تورم و بزهکاری—دارای ماهیتی پیچیده، چندلایه و میان‌رشته‌ای است و نمی‌توان آن را صرفاً با استفاده از مدل‌های کمی متعارف به‌طور کامل تبیین کرد. از این رو، رویکرد کیفی امکان تحلیل عمیق‌تر ابعاد شناختی، نهادی و اجتماعی این پدیده را فراهم می‌سازد.

روش تحقیق در این مطالعه «تحلیل نظری مبتنی بر بازسازی مفهومی» است. در این روش، پژوهشگر به جای گردآوری داده‌های میدانی مستقیم، به تحلیل نظام‌مند ادبیات موجود می‌پردازد و با بازخوانی انتقادی مفاهیم، چارچوبی نظری جدید ارائه می‌دهد. بازسازی مفهومی به معنای استخراج، پالایش و ترکیب مفاهیم پراکنده در حوزه‌های مختلف علمی—از جمله اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد رفتاری—و سازمان‌دهی آن‌ها در قالب یک مدل منسجم است. این روش در رساله‌های دکتری، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و مطالعات میان‌رشته‌ای، به‌عنوان یکی از روش‌های معتبر برای توسعه نظریه و مدل‌سازی مفهومی شناخته می‌شود.

در این چارچوب، داده‌های پژوهش از نوع داده‌های ثانویه و اسنادی هستند که از منابع علمی معتبر استخراج شده‌اند. این منابع شامل مقالات علمی-پژوهشی منتشرشده در پایگاه‌های بین‌المللی نظیر *ProQuest Emerald Elsevier* و نیز مطالعات داخلی منتشرشده در مجلات علمی-پژوهشی کشور در بازه زمانی ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۵ است. معیار انتخاب منابع، اعتبار علمی، نمایه‌شدن در پایگاه‌های معتبر، به‌روز بودن و ارتباط مستقیم با متغیرهای کلیدی پژوهش—یعنی تورم، سیاست پولی، نابرابری و بزهکاری—بوده است. این امر موجب می‌شود که تحلیل‌های ارائه‌شده، مبتنی بر جدیدترین یافته‌های علمی و قابل اتکا باشد.

فرآیند تحلیل داده‌ها در این پژوهش، در قالب یک منطق استدلالی چندمرحله‌ای طراحی شده است. در مرحله نخست، ادبیات مربوط به تورم و سیاست‌های پولی مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا نشان داده شود که چگونه خلق نقدینگی در بستر ساختارهای نهادی خاص، به تورم مزمن منجر می‌شود. در مرحله دوم، با اتکا به مطالعات جامعه‌شناختی و جرم‌شناسی، پیامدهای اجتماعی تورم، به‌ویژه در قالب افزایش نابرابری، کاهش سرمایه اجتماعی و بروز رفتارهای انحرافی، تبیین شده است. در مرحله سوم، با بهره‌گیری از رویکردهای اقتصاد رفتاری و نظریه‌های شناختی، نقش الگوهای ادراکی سیاست‌گذاران در شکل‌گیری و تداوم این چرخه مورد تحلیل قرار گرفته است. در نهایت، در مرحله چهارم، با ترکیب یافته‌های مراحل پیشین، مدل مفهومی «از خلق نقدینگی تا بزهکاری» بازسازی شده است.

برای افزایش اعتبار علمی پژوهش، از راهبرد «اعتبارسنجی نظری» استفاده شده است. در این راهبرد، انسجام درونی مدل، سازگاری آن با شواهد تجربی موجود و قدرت تبیینی آن در توضیح پدیده‌های واقعی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، مدل پیشنهادی زمانی معتبر تلقی می‌شود که بتواند یافته‌های مطالعات مختلف را در یک چارچوب منسجم توضیح دهد و روابط علی میان متغیرها را به‌صورت منطقی و قابل دفاع تبیین کند. همچنین، تلاش شده است با استفاده از منابع متنوع و بین‌المللی، از سوگیری در تحلیل جلوگیری شود و دیدگاهی جامع نسبت به موضوع ارائه گردد.

از منظر قابلیت تعمیم، باید توجه داشت که یافته‌های این پژوهش، به‌دلیل ماهیت نظری آن، از نوع تعمیم تحلیلی هستند، نه تعمیم آماری. به این معنا که مدل ارائه‌شده می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب مفهومی برای تحلیل پدیده‌های مشابه در سایر اقتصادهای در حال توسعه نیز مورد استفاده قرار گیرد، اما نیازمند آزمون تجربی در هر بستر خاص است.

#### یافته‌های تحقیق

یافته‌های این پژوهش بر اساس منطق روش‌شناختی «تحلیل نظری مبتنی بر بازسازی مفهومی» در قالب یک چارچوب چندسطحی سازمان‌دهی شده‌اند تا بتوانند پیوندهای پیچیده میان سیاست‌های پولی، خلق نقدینگی و بزهکاری را در بستر «آسیب اجتماعی شناختی» به‌صورت نظام‌مند تبیین کنند. در این راستا، یافته‌ها در پنج سطح تحلیلی به‌هم‌پیوسته، شامل سطح ساختاری-نهادی، سطح اقتصادی کلان، سطح اجتماعی، سطح شناختی-ادراکی و سطح رفتاری (بزهکاری)، ارائه می‌شود.

#### یافته‌های سطح ساختاری-نهادی: زمینه‌سازهای خلق نقدینگی نامولد

در سطح ساختاری-نهادی، یافته‌ها نشان می‌دهد که خلق نقدینگی در اقتصاد ایران، محصول یک الگوی نهادی خاص است که در آن، مرزهای میان سیاست مالی و پولی به‌طور معناداری تضعیف شده است. در این چارچوب، سلطه مالی دولت بر نظام پولی، ضعف استقلال بانک مرکزی و کارکرد غیرکارآمد نظام بانکی در تخصیص منابع، به‌عنوان عوامل کلیدی در تولید و انباشت نقدینگی شناسایی می‌شوند. تحلیل مفهومی نشان می‌دهد که نظام بانکی، به‌جای ایفای نقش واسطه‌گری مالی در خدمت تولید، به ابزاری برای تأمین مالی کسری‌های ساختاری و بازتوزیع غیرشفاف منابع تبدیل شده است. این وضعیت منجر به شکل‌گیری نوعی «خلق نقدینگی نامولد» می‌شود که فاقد پشتوانه واقعی در بخش تولیدی اقتصاد است. در نتیجه، افزایش حجم پول نه تنها به رشد اقتصادی منجر نمی‌شود، بلکه به‌عنوان یک عامل بی‌ثبات‌کننده در کل نظام اقتصادی عمل می‌کند.

از منظر آسیب‌شناسی، این سطح نشان می‌دهد که ریشه‌های اولیه زنجیره بزهکاری، نه در رفتارهای فردی، بلکه در ساختارهای نهادی نهفته است؛ جایی که سیاست‌های پولی به‌صورت غیرمستقل و غیرپاسخگو عمل می‌کنند و زمینه‌های بی‌ثباتی مزمن را فراهم می‌سازند.

### یافته‌های سطح اقتصادی کلان: تورم مزمن به مثابه سازوکار انتقال آسیب

در سطح اقتصادی کلان، یافته‌ها حاکی از آن است که خلق نقدینگی نامولد، به‌طور مستقیم به شکل‌گیری تورم مزمن و ساختاری منجر می‌شود. این تورم، برخلاف تورم‌های کوتاه‌مدت یا ناشی از شوک‌های بیرونی، دارای ویژگی‌های پایداری، درون‌زایی و بازتولید مستمر است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که تورم در این چارچوب، صرفاً یک پدیده قیمتی نیست، بلکه به‌عنوان یک «سازوکار انتقال آسیب» عمل می‌کند که پیامدهای ساختاری سیاست‌های پولی را به سطوح پایین‌تر جامعه منتقل می‌سازد. تورم مزمن باعث کاهش قدرت خرید، بی‌ثباتی در انتظارات اقتصادی و اختلال در تصمیم‌گیری‌های بلندمدت خانوارها و بنگاه‌ها می‌شود. از منظر نظری، یافته‌ها تأکید می‌کند که تورم در اقتصاد ایران، کارکردی فراتر از یک شاخص اقتصادی دارد و به‌مثابه یک نیروی ساختارشکن عمل می‌کند که بنیان‌های نظم اقتصادی و اجتماعی را به‌تدریج تضعیف می‌نماید.

### یافته‌های سطح اجتماعی: بازتولید نابرابری و تضعیف سرمایه اجتماعی

در سطح اجتماعی، یافته‌ها نشان می‌دهد که تورم مزمن از طریق دو مکانیسم اصلی—یعنی بازتولید نابرابری و فرسایش سرمایه اجتماعی—به تشدید آسیب‌های اجتماعی منجر می‌شود.

نخست، تورم به‌دلیل اثرات نامتقارن خود، به افزایش شکاف طبقاتی می‌انجامد. گروه‌هایی که به دارایی‌های سرمایه‌ای یا منابع رانتی دسترسی دارند، قادرند ارزش دارایی‌های خود را حفظ یا حتی افزایش دهند، در حالی که اقشار حقوق‌بگیر و کم‌درآمد، با کاهش مستمر قدرت خرید مواجه می‌شوند. این وضعیت، به شکل‌گیری احساس «محرومیت نسبی» در میان بخش‌های وسیعی از جامعه می‌انجامد.

دوم، یافته‌ها نشان می‌دهد که این نابرابری ادراک‌شده، به تضعیف سرمایه اجتماعی منجر می‌شود. کاهش اعتماد به نهادهای رسمی، گسترش بی‌اعتمادی بین‌فردی و کاهش تمایل به همکاری جمعی، از جمله پیامدهای این وضعیت است. در چنین شرایطی، هنجارهای اجتماعی تضعیف شده و زمینه برای بروز رفتارهای انحرافی فراهم می‌شود.

### یافته‌های سطح شناختی-ادراکی: بازسازی ذهنی واقعیت اجتماعی

یکی از نوآورانه‌ترین یافته‌های این پژوهش، تبیین نقش سطح شناختی-ادراکی در پیوند میان شرایط اقتصادی و بزهکاری است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که افراد در مواجهه با تورم، نابرابری و بی‌ثباتی، صرفاً واکنش اقتصادی نشان نمی‌دهند، بلکه دچار تحول در الگوهای ادراکی و قضاوت‌های ارزشی خود می‌شوند.

در این سطح، چند سازوکار کلیدی شناسایی شده است: نخست، «عادی‌سازی بی‌ثباتی» که در آن، افراد تورم و بی‌عدالتی را به‌عنوان وضعیت‌های طبیعی و اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرند. دوم، «توجیه‌پذیری شناختی بزهکاری» که در آن، رفتارهای انحرافی به‌عنوان واکنش منطقی به شرایط ناعادلانه بازتعریف می‌شوند. سوم، «کاهش حساسیت اخلاقی» که به تضعیف مرزهای هنجاری میان رفتار قانونی و غیرقانونی منجر می‌شود. این یافته‌ها نشان می‌دهد که بزهکاری، پیش از آنکه در سطح رفتار بروز یابد، در سطح ذهن و ادراک شکل می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، سیاست‌های پولی از طریق تأثیرگذاری بر ساختارهای شناختی، به‌طور غیرمستقیم در تولید یا مهار بزهکاری نقش دارند.

### یافته‌های سطح رفتاری: ظهور و گسترش بزهکاری به‌مثابه پیامد نهایی

در نهایت، در سطح رفتاری، یافته‌ها نشان می‌دهد که برآیند تمامی سطوح پیشین، به بروز و گسترش اشکال مختلف بزهکاری منجر می‌شود. این بزهکاری‌ها را می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: بزهکاری‌های معیشتی و بزهکاری‌های فرصت‌طلبانه.

بزهکاری‌های معیشتی شامل رفتارهایی است که افراد برای تأمین نیازهای اولیه خود و در واکنش به فشارهای اقتصادی انجام می‌دهند، مانند سرقت‌های خرد یا فعالیت‌های غیررسمی غیرقانونی. در مقابل، بزهکاری‌های فرصت‌طلبانه بیشتر در میان افرادی مشاهده می‌شود که در بستر بی‌ثباتی اقتصادی و ضعف نظارت نهادی، به دنبال کسب منافع بیشتر از طریق رفتارهای غیرقانونی، مانند فساد، رانت‌جویی یا تقلب، هستند. نکته کلیدی در این سطح آن است که بسیاری از این رفتارها، در چارچوب شناختی جدید افراد، نه تنها ناپسند تلقی نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان راهبردهای عقلانی برای بقا یا پیشرفت در یک نظام ناعادلانه درک می‌شوند. این بازتعریف معنایی، نشان‌دهنده عمق تأثیرگذاری سیاست‌های پولی بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی است.

### نتیجه‌گیری

نتیجه‌گیری پژوهش حاضر، در امتداد چارچوب نظری و یافته‌های چندسطحی آن، بر این نکته بنیادین استوار است که بزهکاری در بستر اقتصاد ایران را نمی‌توان به‌صورت تقلیل‌گرایانه و صرفاً بر مبنای ویژگی‌های فردی یا اخلاقی تحلیل کرد، بلکه این پدیده حاصل برهم‌کنش پیچیده‌ای از سازوکارهای نهادی، اقتصادی، اجتماعی و شناختی است که در نقطه آغاز آن، نحوه اعمال سیاست‌های پولی و بانکی و به‌ویژه فرآیند خلق نقدینگی قرار دارد. بر این اساس، مدل مفهومی ارائه‌شده در این پژوهش نشان داد که چگونه یک متغیر کلان اقتصادی، از طریق زنجیره‌ای از متغیرهای میانجی، به پیامدهای عمیق اجتماعی و رفتاری منجر می‌شود؛ نتیجه‌ای که با ادبیات جدید اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی اقتصادی همخوانی دارد (International Monetary Fund, 2023; Stockhammer, 2022).

در سطح نخست تبیین، یافته‌های پژوهش نشان داد که خلق نقدینگی نامولد در اقتصاد ایران، به‌واسطه ضعف‌های ساختاری در نظام بانکی و سلطه مالی، به تورم مزمن و پایدار منجر می‌شود. این نتیجه با یافته‌های مطالعات بین‌المللی همسو است که تأکید دارند در اقتصادهای در حال توسعه، رشد نقدینگی بدون پشتوانه تولیدی، یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری تورم ساختاری است (International Monetary Fund, 2024; World Bank, 2024). در واقع، همان‌گونه که در پژوهش‌های اخیر نیز تأکید شده است، تورم در چنین اقتصادهایی نه یک پدیده گذرا، بلکه یک وضعیت مزمن و بازتولیدشونده است که ریشه در ناهماهنگی سیاست‌های پولی و مالی دارد (Brunnermeier et al., 2023).

در سطح دوم، این پژوهش نشان داد که تورم، به‌عنوان یک متغیر میانجی کلیدی، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال آثار سیاست‌های پولی به حوزه اجتماعی ایفا می‌کند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که تورم مزمن، از طریق کاهش قدرت خرید و افزایش نااطمینانی، شرایط زیستی افراد را دچار اختلال کرده و زمینه‌ساز فشارهای روانی و اجتماعی می‌شود. این نتیجه با مطالعاتی که تورم را به‌عنوان یک عامل مؤثر بر نابرابری و بی‌ثباتی اجتماعی معرفی کرده‌اند، همخوانی دارد (Coibion et al., 2022; Organisation for Economic Co-operation and Development, 2023). به‌طور خاص، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که تورم، به‌ویژه برای اقشار کم‌درآمد، اثرات شدیدتری دارد و به تشدید شکاف‌های اجتماعی منجر می‌شود (Galbraith, 2023).

در سطح سوم، یافته‌های پژوهش بر نقش نابرابری و محرومیت نسبی به‌عنوان حلقه واسط میان شرایط اقتصادی و بزهکاری تأکید دارد. نتایج نشان داد که در شرایط تورمی، شکاف میان گروه‌های اجتماعی افزایش یافته و این امر به شکل‌گیری احساس بی‌عدالتی و محرومیت نسبی در میان افراد منجر می‌شود. این یافته به‌طور مستقیم با نظریه‌های جامعه‌شناختی و مطالعات تجربی حوزه جرم‌شناسی همسو است که تأکید دارند احساس نابرابری، بیش از فقر مطلق، در بروز رفتارهای انحرافی نقش دارد (Andresen, 2022; Rosenfeld, 2023). در واقع، همان‌گونه

که در پژوهش‌های اخیر نیز مطرح شده است، ادراک نابرابری می‌تواند به تضعیف هنجارهای اجتماعی و افزایش تمایل به نقض قوانین منجر شود.

در ادامه، پژوهش حاضر نشان داد که یکی از پیامدهای مهم تورم و نابرابری، تضعیف سرمایه اجتماعی است. کاهش اعتماد عمومی به نهادها، افزایش بی‌اعتمادی بین‌فردی و کاهش انسجام اجتماعی، از جمله نتایجی است که در این تحقیق شناسایی شد. این یافته با مطالعات انجام شده در حوزه سرمایه اجتماعی و حکمرانی همخوانی دارد که نشان می‌دهند فساد، بی‌ثباتی اقتصادی و نابرابری، به کاهش اعتماد اجتماعی منجر می‌شوند (Rothstein, 2022). همچنین، پژوهش‌های بانک جهانی نیز تأکید دارند که کاهش سرمایه اجتماعی، یکی از عوامل کلیدی در افزایش رفتارهای فرصت‌طلبانه و انحرافی است (World Bank, 2023).

یکی از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، برجسته‌سازی نقش «بعد شناختی» در تحلیل آسیب‌های اجتماعی است. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که رابطه میان اقتصاد و جرم را در سطح عینی بررسی کرده‌اند، این تحقیق نشان داد که میان این دو، یک لایه واسط شناختی وجود دارد که در آن، افراد شرایط اقتصادی را تفسیر و معنا می‌کنند. یافته‌ها نشان داد که در شرایط تورمی و نابرابر، افراد دچار تغییر در چارچوب‌های ادراکی خود می‌شوند؛ به گونه‌ای که رفتارهای انحرافی را به‌عنوان واکنش‌هایی منطقی و قابل توجیه درک می‌کنند. این نتیجه با رویکردهای اقتصاد رفتاری همخوانی دارد که بر نقش ادراکات و سوگیری‌های شناختی در تصمیم‌گیری تأکید دارند (Thaler, 2023).

در این راستا، مفهوم «عادی‌سازی بی‌ثباتی» که در این پژوهش مطرح شد، با یافته‌های مطالعات جدید در حوزه اقتصاد رفتاری و سیاست‌گذاری عمومی قابل مقایسه است. پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند که در شرایط بی‌ثباتی مزمن، افراد به تدریج این وضعیت را به‌عنوان یک هنجار می‌پذیرند و حساسیت آن‌ها نسبت به انحرافات کاهش می‌یابد (World Bank, 2023). این فرآیند، زمینه‌ساز تغییر در مرزهای اخلاقی و افزایش تحمل اجتماعی نسبت به بزهکاری می‌شود.

در سطح نهایی، یافته‌های پژوهش نشان داد که برآیند تمامی این عوامل، به بروز و گسترش اشکال مختلف بزهکاری منجر می‌شود. این نتیجه با مطالعات تجربی اخیر در حوزه جرم‌شناسی اقتصادی همخوانی دارد که نشان می‌دهند بی‌ثباتی اقتصادی و تورم، با افزایش نرخ جرائم — به‌ویژه جرائم اقتصادی و معیشتی — مرتبط است (Rosenfeld, 2023). همچنین، پژوهش‌های جدید تأکید دارند که در شرایط نابرابر، افراد بیشتر به رفتارهای فرصت‌طلبانه و غیرقانونی روی می‌آورند، چرا که هزینه‌های اجتماعی و اخلاقی این رفتارها کاهش می‌یابد (Andresen, 2022).

در مقایسه با مطالعات داخلی، نتایج این پژوهش، ضمن تأیید یافته‌های پیشین درباره رابطه تورم و جرائم اقتصادی، یک گام فراتر رفته و با ارائه یک مدل چندسطحی، مکانیسم‌های واسط این رابطه را تبیین کرده است. به‌عنوان مثال، پژوهش‌های داخلی نشان داده‌اند که تورم با افزایش برخی جرائم همبستگی دارد، اما کمتر به نقش متغیرهای میانجی مانند سرمایه اجتماعی یا سازه‌های شناختی پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با ترکیب این متغیرها، توانسته است تصویری جامع‌تر از این رابطه ارائه دهد.

از منظر سیاست‌گذاری، نتایج این پژوهش پیامدهای مهمی دارد. نخست آنکه، کنترل بزهکاری نیازمند رویکردی فراتر از مداخلات انتظامی و قضایی است و باید به ریشه‌های اقتصادی و شناختی آن توجه شود. این نتیجه با توصیه‌های نهادهای بین‌المللی نیز همسو است که بر ضرورت هماهنگی میان سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی تأکید دارند (Organisation for Economic Co-operation and Development, 2022).

(Development, 2023). دوم آنکه، اصلاح سیاست‌های پولی و بانکی و کنترل خلق نقدینگی، می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد پیشگیرانه در کاهش آسیب‌های اجتماعی مورد توجه قرار گیرد.

در نهایت، پژوهش حاضر با تأکید بر پیوند میان اقتصاد، شناخت و جامعه، نشان می‌دهد که سیاست‌های پولی، فراتر از کارکردهای فنی خود، دارای پیامدهای عمیق اجتماعی و فرهنگی هستند. این دیدگاه، همسو با رویکردهای نوین در اقتصاد سیاسی است که سیاست‌گذاری اقتصادی را به‌عنوان بخشی از نظام اجتماعی گسترده‌تر در نظر می‌گیرند. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که بازنگری در نحوه خلق و مدیریت نقدینگی، نه‌تنها برای بهبود شاخص‌های اقتصادی، بلکه برای کاهش بزهکاری و ارتقای کیفیت زندگی اجتماعی نیز ضروری است.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

### EXTENDED SUMMARY

This study examines the relationship between liquidity creation, chronic inflation, and delinquency in Iran through the proposed framework of cognitive social pathology. In recent decades, chronic inflation has become a structural feature of Iran's political economy rather than a temporary macroeconomic imbalance. While conventional macroeconomic explanations often attribute inflation to monetary expansion, budget deficits, and supply shocks, more recent approaches in political economy and behavioral macroeconomics suggest that inflation must also be understood through institutional structures, expectations, policy credibility, and decision-making frameworks (Coibion et al., 2022; Galbraith, 2023; Stockhammer, 2022). In the Iranian context, sustained liquidity growth, fiscal dominance, weak monetary discipline, and the dependence of monetary policy on fiscal pressures have generated a recurrent cycle in which liquidity creation is reproduced without adequate productive backing (International Monetary Fund, 2023; World Bank, 2024). This condition has transformed inflation into a chronic and normalized environment that shapes economic behavior, household expectations, social relations, and institutional trust. Accordingly, the central problem of the study is not only how monetary and banking policies generate inflation, but also how this inflationary environment moves through social and cognitive mechanisms and eventually contributes to the expansion of delinquent behaviors.

The theoretical foundation of the study is based on the integration of three domains: the political economy of inflation, the sociology of social harm, and cognitive approaches to public policy. From the perspective of political economy, inflation is not merely a price-level phenomenon; rather, it functions as a redistributive mechanism that affects social groups asymmetrically. Chronic inflation reduces real wages, erodes purchasing power, intensifies uncertainty, and transfers relative advantage to those who possess real or financial assets, while fixed-income and low-income groups experience more severe economic pressure (Coibion et al., 2022; Kian Poor et al., 2024; Organisation for Economic Co-operation and Development, 2023). Empirical studies on Iran indicate that inflation is associated with inequality, the misery index, declining purchasing power, and everyday transformations in consumption, saving, and household security (Ahmadi & Rezaei, 2023; Baharluoei

et al., 2024). At the social level, inflation weakens public trust, reduces social capital, and undermines collective solidarity, particularly when economic institutions appear unable to control instability (Rothstein, 2022; World Bank, 2023). Therefore, inflation becomes not only a macroeconomic disorder but also a social and institutional disorder that affects perceptions of justice, opportunity, legitimacy, and future security.

The study also draws on economic criminology and rational choice theory to explain the connection between deteriorating economic conditions and delinquency. According to the economic approach to crime, individuals may compare the expected costs and benefits of legal and illegal activities; when the return from lawful opportunities declines and living costs rise, the incentive to engage in informal or illegal behavior may increase (Becker, 2023). Recent criminological research shows that inflation, unemployment, economic instability, and uncertainty can contribute to the growth of both economic and social crimes by weakening legitimate opportunities and increasing structural pressure on vulnerable groups (Andresen, 2022; Rosenfeld, 2023). In Iran, studies have similarly indicated that inflation can be associated with the growth of certain forms of economic and minor crime (Hosseini et al., 2023). However, the present study argues that the connection between inflation and delinquency cannot be fully explained at the level of material pressure alone. Inflation also changes how people interpret fairness, legality, survival, and moral responsibility. Under chronic inflation, individuals may increasingly perceive unlawful or semi-lawful behaviors as rational responses to an unjust economic environment. This cognitive reframing is central to the proposed concept of cognitive social pathology.

Methodologically, this study adopts a qualitative, descriptive–analytical, and theory-building approach based on conceptual reconstruction. Instead of relying on direct field data, the research systematically reviews and synthesizes recent scientific literature on monetary policy, inflation, inequality, social capital, behavioral economics, and economic criminology. The selected sources include international and domestic studies published mainly between 2022 and 2025, with emphasis on their relevance to inflation, monetary governance, inequality, social harm, and delinquency. The analytical procedure follows a multi-stage reasoning process. First, the study reconstructs the institutional and monetary mechanisms through which unproductive liquidity creation leads to chronic inflation. Second, it explains the social consequences of inflation, particularly inequality, relative deprivation, erosion of trust, and weakening of informal social controls. Third, it integrates behavioral economics and public policy theory to identify the cognitive biases, short-termism, and normalization processes that shape policy decisions and social interpretations (Alesina et al., 2022; Thaler, 2023; World Bank, 2023). Finally, these elements are combined into a conceptual model titled “from liquidity creation to delinquency,” in which monetary policy, institutional weakness, chronic inflation, social erosion, cognitive normalization, and delinquent behavior are linked through a sequential and mutually reinforcing chain.

The findings are organized across five interconnected levels. At the structural–institutional level, the study finds that liquidity creation in Iran is rooted in fiscal dominance, weak central-bank independence, and the inefficient allocation of banking resources. At the macroeconomic level, unproductive liquidity creation generates chronic inflation, which functions as a mechanism for transferring monetary-policy failures into everyday social life. At the social level, inflation reproduces inequality, intensifies relative deprivation, weakens institutional trust, and reduces social capital. At the cognitive–perceptual level, the study identifies three mechanisms: normalization of instability, cognitive justification of delinquency, and reduced moral sensitivity toward illegal behavior. These mechanisms explain how individuals reinterpret deviant actions as

reasonable strategies in an unstable and unequal environment. At the behavioral level, the accumulated effects of the previous levels appear in two broad forms of delinquency: subsistence-based delinquency, such as petty theft and illegal informal activity, and opportunistic delinquency, such as corruption, rent-seeking, fraud, and exploitation of weak oversight. These findings support the argument that delinquency in an inflationary economy should not be treated merely as an individual moral failure, but as the outcome of a broader chain of monetary, institutional, social, and cognitive mechanisms (International Monetary Fund, 2024; Rosenfeld, 2023; World Bank, 2024).

In conclusion, the study proposes cognitive social pathology as a conceptual framework for understanding how monetary and banking policies may indirectly contribute to social harm and delinquency. The core contribution of the study lies in shifting the analysis from a narrow economic view of inflation to a multidisciplinary model that connects monetary governance, chronic inflation, inequality, social capital, perception, and behavior. The findings suggest that reforming monetary and banking policies is not only an economic necessity but also a social-preventive strategy. Controlling unproductive liquidity creation, reducing fiscal dominance, strengthening banking transparency, restoring public trust, and improving policy credibility can help weaken the chain through which inflationary pressure becomes social harm. The study concludes that delinquency prevention in inflationary societies requires more than judicial and police interventions; it requires structural reform in economic governance and attention to the cognitive and social consequences of policy failure.

## References

- Ahmadi, M., & Rezaei, A. (2023). Examining the Effect of Inflation on Social Capital in Iran. *Quarterly Journal of Economic Sociology*, 14(2), 115-138.
- Alesina, A., Favero, C., & Giavazzi, F. (2022). *Austerity: When It Works and When It Doesn't*. Princeton University Press.
- Andresen, M. A. (2022). The Impact of Economic Conditions on Crime. *Journal of Criminal Justice*, 78, 101879. <https://doi.org/10.1016/j.jcrimjus.2022.101879>
- Baharluoei, M., Karimi, S., & Hosseini, S. M. (2024). Lived Experiences of Inflation and Everyday Life Transformations in Iran. *Social Indicators Research*.
- Becker, G. S. (2023). *Crime and Punishment: An Economic Approach* (Updated edition ed.). University of Chicago Press.
- Brunnermeier, M. K., Merkel, S., & Sannikov, Y. (2023). The Fiscal Theory of the Price Level and Inflation Dynamics. *Journal of Economic Perspectives*, 37(2), 123-148. <https://doi.org/10.1257/jep.37.2.123>
- Coibion, O., Gorodnichenko, Y., & Weber, M. (2022). Inflation Expectations and Inequality. *Journal of Economic Perspectives*, 36(3), 3-28. <https://doi.org/10.1257/jep.36.3.3>
- Galbraith, J. K. (2023). *Inflation and Inequality: New Perspectives in Macroeconomics*. Oxford University Press.
- Hosseini, S. M., Karimi, R., & Sadeghi, H. (2023). Analysis of the Relationship Between Inflation and Economic Crimes in Iran. *Journal of Social Research*, 16(3), 75-98.
- International Monetary Fund. (2023). *Inflation Dynamics in Emerging Markets and Developing Economies*. <https://www.imf.org>
- International Monetary Fund. (2024). *Fiscal Dominance and Monetary Policy Credibility in Developing Economies*.
- Kian Poor, M., Shokri, A., & Rezaei, H. (2024). Income Inequality and Misery Index in Iran: A Machine Learning Approach. *Economic Modelling*.
- Mousavi, K. (2022). Inflation and Relative Deprivation: A Sociological Analysis. *Journal of Iranian Economy*, 25(1), 55-78.
- Organisation for Economic Co-operation and Development. (2023). *Inflation, Inequality and Policy Responses*.
- Rosenfeld, R. (2023). Crime, Inflation, and Economic Instability. *Criminology and Public Policy*, 22(4), 765-789.
- Rothstein, B. (2022). *Controlling Corruption and Rebuilding Trust*. Cambridge University Press.
- Stockhammer, E. (2022). Inflation, Distribution, and Economic Policy. *Review of Political Economy*, 34(4), 567-585.
- Thaler, R. H. (2023). *Behavioral Economics: Past, Present, and Future*. W. W. Norton & Company.

World Bank. (2023). *Behavioral Public Policy and Decision-Making*. World Bank Publications.

<https://www.worldbank.org>

World Bank. (2024). *Global Economic Prospects: Inflation and Policy Challenges*. World Bank Publications.